فی تعلیم ابنه سالی بروسشی کرد ولم یقصر فی تعلیمه بجایی رسید من العلم فرزندان ادیب در فضل و بلاغت وفی العلم والحرفة منتهای شوند
ملک دانشمند را مواخذه وعتاب باشد علما رعیة الملک کرد وکفت وعده را خلاف کردی فانک الزمت السبق فی حق ابنی حین
امرتک بتعلیمه وشرط وفای بجای نیاوردی کفت اجابه الادیب ای ملک نه ترتیب یکسانست ولیکن استعداد مختلف قطعه کرچه سیم
وزر زسنک آید همی وهو من خسیس الارض از همه سنکی نیاید زر وسیم فالعلم فی الانسان انما یکون فی الانسان ولا یکون فی کل انسان بر همه
عالم همی تابد سهیل اسم کوکب عنی وله تاثیر فی اللون وذکر الکوکب ای یری فی دیار الحجاز وما ذکره المصنف مبنی علی المبالغة جایی
انبان ای جراب میکند جایی ادیم ولا یصنع فی کل موضع لعدم استعداد جلد بکونه ادیما حکایت یکی را شنیدم از پیران
مرتبه ای من مشایخ الطریقة که مریدرا همیکفت بطریق النصح والموعظة چندانکه تعلق خاطر بکسر القاف والراء للاضافة آدمیزاده ای
ابن آدم بروزیست بالیاء الاصلیة اکر بروزی ده ای الرزاق بودی بمقام از ملایکه برکذشتی قطعه فراموش نکرد ایزد
ای الرزق
ایزد تعالی دران حال که بودی نطفه مدفون ای کنت انت المنی المستور ومدهوش ای بلا عقل روانت داد طبع وهر
الخلق الذی جبل علیه الانسان وعقل وادراک وکذا وجمال ونطق ورای وفکرت عطف تفسیر وهوش وهو ما بعد العقل او
الروح والکبریر للقافیة ده انکشت مرتب کرد بر دست الترتیب اصل الترکیب کما عرف فی موضعه فقال بعض ترکیب کرد الاانه
تفنن فی العبارة فقد عقل بر دوش و ترتیب الاصابع اعجب من ترکیب العضدین علی المنکبین کنون پنداری ای ناچیز همت
که خواهد کردنت بالترکی کسی ابنه که کرد روزی بیا الوحدة فراموش ویحتمل ان یکون تقدیر الکلام که خواهد روزیت کردن
فراموش والمفتوح بالترکی که کسکد زمکا اون که کدو وفاعل خواهد ضمیر ایزد حکایت اعرابی را دیدم با پسر همیکفت
یا بنی تصغیر ابن والتصغیر هنا للاشفاق لا للتحقیر انک مسئول یوم القیامة ای کسکل فی ذلک الیوم ماذا اکتسبت ای عن
عملک ای خیرا ام شرا والفعال ای لا یسئل عن انتسبت ای عن نسبک الشریف ام خسیس یعنی ترا خواهند پرسید که هنرت چیست
ونکویند که پدرت کیست کما قال الله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم قطعه جامه کعبه را که می بوسند بالیاء

العربی

العربی بیله بالباء الفارسی ای ذرود القز نامی بعض صاحب الاسم ای مشهور شد با عزیزی نشست وهو الکعبة روزی چند
وهو ان لاجرم بجوار کرامی ای محترم شد کما قیل بیت کرامی در پیران کهن را که در پیری بدانی این سخن را ونیز کوی اللفظ
والمفهوم فالکرام منسوب الی الکرام خلاصته الحکایة ان العبرة بفضیلة المرء انفه دون شرف نسبه واصله کما قیل قطعه نسب
نیست نسبت مردم هرکسی را بنفس خود شرف است شرف در زجوهر خویشست نه بپاکی کوهر از صدفست حکایت در تصانیف
نیف حکما اورده اندکه کژدم فذو التحقیق فی بیان عدم قبول المصنف مکس انکشتی رسوراخ کژدم را ولادت معروف نیست
ای لا یولد فی بطن امه علی الوجه المعتاد چنانکه دیکر حیوانات را که اما لها ولادة معهودة بلکه احشا ای جمع حشا وهو القلب
مادر را اعا او در صیغة الجمع مفعوله بخورند وقد ذکره لفظ کژدم بالافراد لان المراد به عموم الجنس وشکمش را بدرند وبیرون آ
یند ولادتها بهذا الوجه وراه صحرا کیرند وآن پوستها که در خانه کژدم بینند اثر آنست ای بقیة جلود الامهات باری ای مرة
این نکته را بخدمت بزرکی همی کفتم کفت دل ای قلبی بصدق این سخن ای کلام کواهی ای شهادت می دهد وجز چنین نشاید بود
بالترکی و بونکه کبیدن غیری او لغیره مزجوم بیوم الطفل فالعبیر بقیل زین نکته کمی کو یحمل نتوان کود این قصه که حال
لت بالکاف المصدری با مادر و پدر چنین معامله کرده است لا جرم در بزرکی
چنین مقبول اند و محبوب کلام استهزاء ای غیر مقبولین عند الناس فالحصه من القصة ان الولد الذی لا یعظم ابویه فی صغره لا کبیر
مقبول الانام فی کبره قطعه پسری را پدر وصیت کرد فائلا کای جوانمرد یاد کیر ای احفظ این پند اثر الی البیت
الاتی هر که با اصل خود وفا نکند ولا یعمل الخیر فی حق اصله نشود دولت روان ودولتمند کلاهما وصفان نرکیبان
لطیفه کژدم را کفتند کانه شتمه الحکایة چرا بزمستان ای فی الشتاء بیرون نمی آیی کفت بتابستان ای فی الصیف
چه حرمت که بزمستان نیز بیایم حکایت فقیره درویشی ای زوجه رجل فقیر حامله بود مدت حمل بسر آمد وفرزند...

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)

الغاب الملامة

عنی ای قلیل وعنی به اهتم وعنی بالواو ای ظهر وهو